

۲۰۱۷/۰۶/۰۱

گردآورنده: احسان لمر

بخش: شخصیت های سیاسی

مخالفین جنبش مشروطیت

محمد حسین خان صافی (مستوفی الممالک)

بیوگرافی:

«محمدحسین خان» مستوفی الممالک فرزند «رحمدل خان» از خوانین قوم صافی، سید خیل ولایت پروان است. نوشت و خوان را از خانواده خود آموخت و کارش از کتابت عادی در چهار چوب کوتوالی کابل آغاز گردید. نخستین کوتوال (قوماندان پولیس) شهر کابل «نائب میر سلطان» و معاون او «میرزا محمد حسین خان» بود، سپس مقام کوتوالی به وی داده شد که تا اخیر امارت عبدالرحمن خان دوام نمود.

در این زمان یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارایی محکومین تشکیل شد که سررشته دار آن میرزا «محمد حسین خان» کوتوال بود. در دوره «امیر حبیب الله خان» کوتوالی و پست مستوفیت یا وزارت مالیه هم برایش داده. بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان با اعلان سلطنت چند روزه سردار نصر الله خان با او همدست گشته و بر علیه امان الله خان قرار گرفت، در قیام سربازان قطعه عسکری جلال آباد و استعفای سردار از ادعای سلطنت مستوفی دستگیر و به کابل ارسال و بعد از محاکمه دربار و مشوره تمامی مشروطه خواهان اعدام شد.

کارنامه ها:

«میرزا محمدحسین خان» در زمان امارت عبدالرحمن خان سر دفتر سنجش کوتوال کابل و «میرزا عبدالروف خان» نائب او مقرر شدند. در این دوره اداره ساخته شد که مردم آنرا شش کلاه میگفتند «که عبارت از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارایی محکومین بود که سررشته دار آن میرزا «محمد حسین خان» کوتوال بود و اعضایش «میرزا عبدالروف خان»، «میرزا محمد قاسم خان» روز نامه، «میرزا محمود خان» قندهاری، «میرزا شیر علی خان» و «غلام حسن خان» بودند. اینها برای ابراز خدمت به امیر بسی خانواده ها و مردم بیگناه را به عناوین باقی داری و تحریف محاسبات و غیره برباد نمودند.

امیر حبیب الله خان بعد از سال 1907 میلادی امور مالی را به «میرزا محمد حسین خان» «مستوفی الممالک» تفویض کرد، و بعد از واقعه فیر تفنگچه در شوربازار کابل بر امیر مستوفی مسئول کوتوالی و کشف قضیه هم گردید. مستوفی یکی از سرسخت ترین مخالفین جنبش مشروطیت بوده چنانچه طبق عادت معمول گماشته ها و جواسیس را با وعده و وعید و پول مامور راپور دهی از آنها نموده بود.

معلومات بیشتر:

«امیر عبدالرحمن خان» در طول دورهٔ حکمرانی (1880-1901 میلادی) هجده بار در لشکرکشی های گوناگون که دلایل متنوع داشت، اشتراک نمود، و هم او ادارهٔ نهایت منضبط و خشن را دارا بود.

«غبار» از شکنجه های دستگاه استخبارات (کوتوالی) این دوره چنین مینویسد: «علاوه بر زندانهای متعدد پایتخت و ولایات سیاه چاه های کابل و هرات با اقسام شکنجه های، کنده، ولچک، غره بغراب، زولانه، قین و فانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه پک، چاند واری، غرغره، ذبح کردن، سنگ سار، به توپ بستن، توسط درختها پاره کردن هر روز عملی میشد. در کابل به علاوه زندانهای ارگ و کوتوالی و شیرپور و سرای های داخل شهر، زندان مخصوص دیگر هم بود که یکی به «محمد نعیم خان» بعدها نایب سالار کپتان امیر و دیگری به «بابه برق» شاطر باشی امیر تعلق داشت بابه برق در میدانی مقابل دروازه خود در مراد خانی داری هم نصب کرده بود که محکومین رامی آویخت....»

در ماه رمضان محبوسین ارگ بیرون دروازه های اطاق خود در انتظار افطار می نشستیم، ناگهان جلااد ارگ معروف به دیوانه میرسید و مقابل ما می نشست و کارد آدم کشی از کمر خود میکشید و روی سنگی تیز میکرد و محبوسین را از نظر می گذشتاند و میگفت: این بی پیر اشاره به کاردش باز مستی میکند دیده شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب او است فردا فهمیده میشد که محبوسی شبانه ذبح گردیده است "1.

«امیر عبدالرحمن خان» در اواخر عمر میگفت که "مه کمر ای ملت ره طوری شکستاندیم که بعد از مه یک زن هم میتانه به آرامی در این کشور سلطنت کنه! این گفتار امیر، «حلیمه» را وسوسه نمود و در فکر سلطنت انداخت. وی در این فکر بود که بعد از مرگ امیر؛ پسرش «محمد عمر خان» به امارت برسد. و می گفت تا زمانیکه «محمد عمر» به سن برسد امور سلطنت را خودش به نیابت وی به پیش خواهد برد. اما نه می خواست که تاج و تخت افغانستان به پسران کنیز «حبیب الله خان» و «نصر الله خان» انتقال کند؟! "2

نایب «میر سلطان» کوتوال به امر امیر عبدالرحمن خان، پس از استتطاق مجرم شناخته شده و «امیر عبدالرحمن خان» برای توجیه افکار عامی بجانب او و انحراف تنفر مردم از شخص خود، وی (میر سلطان) را در پغمان از درختی بیآویخت و بار ملامتی خویش را در گردن او انداخت "3

«فیض محمد کاتب» مینویسد "میرزا محمدحسین خان» سر دفتر سنجش کوتوال کابل و «میرزا عبدالروف خان» نایب او مقرر شدند و از این دو شغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار او نهضت بسیار کردند."4

"میراث معدوم (چوکی کوتوالی) به «میرزا محمد حسین» به تنها نگرایید. «میرزا عبدالروف خان» هم ارتقای مقام نموده چوکی معاونیت کوتوالی را صاحب شد. آنگاه «میرزا محمد حسین خان» به دربار راه یافت و راه و رسم دربار داری آموخت و کارش به جایی کشید که کسی را بجز امیر یاری سخن گفتن در برابرش نبود. و امیر باغ جهان آرا را برای رهایش وی بخشید. وی هر اندازه ظلم مینمود به همان اندازه پادشاه میگرفت... ترس از شکنجه های اداره امیر به جای کشید که مردم از شنیدن نام (جلبی) زهره در جگر شان نبود. مردم از نامهای شش کلا و نام گیرک مخصوصا در پایتخت انزجار و نفرت نشان میدادند."5

نام گیرک یک نوع ترور سری رسمی بود که در شهر کابل از طرف کوتوال به امر و به نام امیر عملی میگردد. در نصف شب شخصی مورد نظر از خانه اش برده میشد و هرگز بر نه می گشت. خانواده اش را هم جرئت استغاثه نبود

«مرحوم غبار» مینویسد: «میرزا عبدالحکیم خان» امین نظام طرف رقابت «میرزا محمد حسین خان» کوتوال و «میرزا عبدالروف خان» نایب کوتوال متهم به سوختادن تیرج (مسودهٔ باطلهٔ سنجش مصارف) که بعد از تصحیح به شکل ثابت در کتاب قید میشد و هیچ ارزش رسمی نداشت، گردید... امین نظام در وقت استتطاق از ترس اقسام شکنجه ها به مستنطقین گفت من توان و تحمل شکنجه های شما را ندارم هر چیزی که شما و کوتوال امر کنید به آن اعتراف

به صفحهٔ قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد

رساند

می‌نمایم. «میرزا حسین خان» پیام داد که راه آسان همان است که بنویسی که تیرج را خودت سوختانده بی‌امین نظام همچنان نوشت. روز دیگر به دهن توپ بستندش و دارایی‌اش هم مصادره گردید.

این تنها مستوفی الممالک نبود که ظلم میکرد، در حقیقت همه دستگاه حکومتی آنوقت که چنان قساوت‌ها را حلال بحساب می‌گرفتند همه بازتاب سیاست‌های ظالمانه «امیر عبدالرحمن خان» بود. 6

از بزرگان فامیل به کرات واقعت تلخ اما خنده داری از این دوره را شنیده بودم که روزی، چهل تن از محکومین را پای پیاده {چون وسایل نقلیه بزرگ موجود نبود} از زندان بسوی دربار میبردند در راه یکی که زرنج و چاپک بود فرار نمود، محافظان از ترس جان خود عابری حمال را که هموطن نازنین و مظلوم هزاره ما بود بجای یکم چهل بردند، در وقت ابلاغ حکم چون وی بجای مجرمی که اعدام شود آورده شده بود حکم غرغره (حلق آویز) برایش صادر شد، لحظات انتظار طولانی شد بالاخره حمال بیچاره صدا زد (غرغره میکشید یا نی که من میروم از خود کار و بار دارم) امیر او را نزد خودش خواست پرسید که چه میگوید، باز هم سخنش را تکرار نمود، اطرافیان امیر برایش شرح دادند که بعد از حلق آویز شدن او می‌میرد و دیگر هرگز زنده بر نمیگردد، این وقت است که آن هموطن ساده دل ما با قلب پاک به امیر میگوید، «آکو! تو صاف و پاک آدم موکشی (میکشی).»

منشی امیر، کتاب نام نویسی و علل جرم محکومین را به حضور امیر آورد، که همان روز روی بعضی علل دربار دایر نشد، در جلسه بعدی امیر کتاب را خواست، منشی عرض نمود که دفعه قبلی آنرا به امیر داده است ولی امیر انکار نمود و منشی محکوم به خیانت و دروغگوئی شد، وی به «محمد حسین خان» و معاونش غرض اقرار سپرده شد، آن مرد محترم و معزز آن همه شکنجه‌های وحشتناک را دید، فکر نمود با دهشت و وحشت در جریان یکی از آنها خواهد مرد پس یک مرگ را قبول و بهتر دانست، قلم و کاغذ گرفت و نوشت که کتاب را آتش زده و خاکسترش را به دریا انداخته. امیر حکم اعدام برایش صادر نمود، چون شخص نهایت محترم و قابل قدر بود یک نفر اهل دربار خون بهایش را پرداخت، و او در خانه‌اش محبوس شد. مدتی بعد «شهزاده حبیب الله خان» کتاب را از روک میز کار امیر یافته بوی برد، امیر باز هم با غضب منشی محکوم شده را احضار نمود و علل آن اعتراف را پرسید، جواب شنید که اگر در جریان تیل داغ جان نه می‌دادم، در قین و فانه، یا میخکوب شدن و... بعد از زجر بسیار مرگ به سراغم می‌آمد ترجیح دادم یکبار با ریسمان یا گلوله یا دهن توپ بمیرم بهتر بود.

در دوره «امیر حبیب الله خان» کوتوالی و پست مستوفیت یا وزارت مالیه هم برایش داده شد و به قول شادروان «غبار» دست به کشتن مرغی هم نزد "مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین خائن گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می‌توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند. 7

«غبار» مینویسد «سردار نصرالله خان» نائب السلطنه با رهبران و روحانیت سرحدات در ارتباط بوده و حتی کمک‌های مادی به مبارزین آزادیخواه آنجا می‌نمود "در حالیکه «امیر حبیب الله خان» نظریات نائب السلطنه را رد و طرفداران او را توسط «میرزا محمد حسین خان» مستوفی الممالک و یک عده درباریان بزرگ خود نظارت مینمود، یعنی کسانی که از سیاست سازش با انگلیس پشتیبانی میکردند، یکی از این جمله «ضیا معصوم صاحب» بود که نفوذ معنوی در درباریان بزرگ داشت" 8

«غبار» همچنان در ارتباط به عصیبت مزاج «امیر حبیب الله خان» مینویسد که: " «میرزا محمد حسین خان» مستوفی الممالک در مراسم ضیافتی که به افتخار شاه در موضع بایان - کوهستان داده بود، همینکه شاه نزدیک خیمه خاص رسید و پله نردبان را از اندازه که مقرر کرده بود بلند تر یافت متغیر شد و خواست سبب این فرو گذاشت را از مستوفی بپرسد. مستوفی مجال نداد، این شخص با وقار و کم سخن به عجله مثل درختی افقی به خاک افتاد و گفت «بد کردم اعلیحضرت ببخشید» در حالیکه تمام درباریان و رقبای مستوفی دوطرفه صف کشیده و این منظره را تماشا میکردند. البته مستوفی برای وقایه خود از دشنام و بی‌آبی بیشتر این ذلت و خواری را بر خود هموار کرد."

"«امیر حبیب الله خان» پس از انعقاد معاهده سال 1905 با انگلیس و مسافرت به هند در سال 1907 و نیز متعاقب قرارداد روس و انگلیس در "سن پیتربورگ" مبنی بر بیرون شدن افغانستان از حوزه نفوذ روسیه و تعهد انگلیس در بدل کسب امتیاز کنترل روابط خارجی افغانستان خود را از شر روس و انگلیس مطمئن و آسوده حال احساس کرد و به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته‌های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

امور داخلی را به برادر خود «سردار نصرالله خان» (نائب السلطنه) و پسر بزرگ خود «سردار عنایت الله خان» (معین السلطنه) سپرد و امور مالی را به «میرزا محمد حسین خان» "مستوفی الممالک" تفویض کرد و خودش با خاطر آرام به عیش و لذت خصوصی در حرم و شکار به تفریح و خوشگذرانی پناه برد. **9**

پس از واقعه فیر تفنگچه بر امیر "میرزا محمد حسین خان" مستوفی الممالک جداً در صدد کشف قضیه بر آمد موظف به تحقیق و تعقیب قضیه شدند که وی و «جرنیل یاقوت شاه خان» چرخ قلعہ بگیر از متهمین تحقیق مینمودند. **10** چنانچه شما تحقیق از «کاکا سید احمد لودین» را قبلاً مطالعه نمودید.

این قضیه بهانه خوبی بدست مستوفی در ضدیت شدید با مشروطه خواهان، «شهزاده امان الله خان» و دیگران قرار داد، بعد از مشاجره شدید ملکه (سراج الخواتین) با امیر در قصر چهلستون، مستوفی الممالک، ملکه و پسرش «امان الله خان» را شدیداً تحت مراقبت استخباراتی قرار داده بود" او هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی و فیر بر امیر و غیره به گردن عین الدوله بار میکرد، در حالیکه چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده در پیش داشتند، ابداً دست به کارهای بیدار کننده و تهدید آمیز نمی زدند. **11**

«فیض محمد کاتب» در این رابطه می نویسد چون «میرزا محمد حسین خان» مستوفی از مجلس کنگاش و سعی و تلاش مشروطه خواهان که بیشتر از پنج صد نفر میشدند آگاه گردید، وی همچنان "حکومت مشروطه را موجب زوال استقلال و استبداد خود فهمیده، با خامه حیلت و خدیعت به حضور والا [امیر] نگار داد و «ملا منهاج الدین» نام، معلم شهزاده «محمد کبیر خان» را با «استاد عظیم» نام آهنگر کابلی که از... حساسیت نهاد، در کار خانه دولتی به منصب کرنیلی رسیده بود، نزد خود خواسته و از آن دو تن که شامل مجلس بودند، به مژده دسارت و نوید انعام و عطیت، مکتوبی [مقصود اطلاعیه تحریری است] مشعر بر بند و بست قتل ذات شاهانه حاصل کرده، با عریضه خود در جلال آباد به حضور والا فرستاد و دو تن که نقض عهد و حنث سوگند کرده بر خدا عاصی شده بودند، طلب جلال آباد گشتند." سراج التواریخ «فیض محمد کاتب».

«کاتب» در ادامه نگاشته است که چون «میرزا محمد حسین خان» مستوفی تهمت عزم قتل حضرت والا را بر همگان بسته بود، به روز پنجشنبه 6 حوت 1287 شمسی - 25 فیروزی 1909 "ملا منهاج الدین" و استاد «عظیموی» آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا «محمد حسین خان» مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به «سردار عنایت الله خان» معین السلطنه داده و از عریضه هر دو تن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القایی «میرزا محمدحسین خان» به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هر دو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته بپرسید و آن دو تن بر طبق تعلیمات «میرزا محمدحسین خان» و عریضه خود که به اغواء و القایی او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یاد کردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر (10 حوت 1287) «سید جواهر شاه غوربندی» و «لعل محمد خان» پسر «جان محمد خان» سابق خزانه دار و «پادشاه میر خان» پسر «ملک رحمت شاه خان وزیر» و «نظام الدین خان ارغندی» از غلام بچه گان خاص و «احمد قلی خان قزلباش» و «غلام محمد خان» رسام میمنگی و «محمد اسلم خان میر شکار»، برادر «محمد علی خان سیقانی» را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دو تن سیاهه اعداد [نامنویس دیگر اعضای] مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند.» سراج التواریخ جلد چهارم - بخش سوم از صفحه 376 تا 380

قرار اظهارات «استاد خلیلی» قبل از سفر «امیر حبیب الله خان» به طرف کله گوش لغمان به منزل مستوفی می رود و امیر خطاب به مستوفی می گوید که: " من از موتر پائین نه می شوم به شرط اینکه به من وعده کنی که همراه من برای شکار به «کله گوش» می روی در این موقع پدرم آهسته در گوش امیر چیزی گفت، که نه من و نه دیگران فهمیدند.... دفعتاً چهره اش جدی شد، امیر به لحن خشن به پدرم گفت: مستوفی تو همیشه مرا نصیحت میکنی

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

در آن روز مستوفی یک پیام شخصی به امیر فرستاد. به پیامبر تاکید کرده بود که پیام را به شخص امیر بدهد. پیامبر را ملیس در لباس سیاه و به سواری اسب سیاه نزد امیر فرستاد...صبح همان روز وقتی که امیر به درونته رسید، قاصد پیام را به امیر داد، امیر مکتوب مستوفی را گرفت و در جیب خود گذاشت." 12



امیر بروز (10 جدی 1297 - اول جنوری 1919م) از کابل جانب ولایات مشرقی سفر نموده و درست یک ماه بعد به ساعت سه پس از نصف شب پنج شنبه، 31 دلو، به قتل رسید، که مستوفی مرحوم در جلال آباد بود. «فیض محمد کاتب» نوشته که در روز بیعت گرفتن «امیر نصرالله خان» (اول حوت 1297 ش - 21 فبروری 1919) در باغ شاهی جلال آباد مکتوبی عنوانی امان الله خان نوشته شد که «محمد حسین خان» هم آنرا امضا نموده بود: "امیر نصرالله» نخست نام «معین السلطنه» را رسم کرده در تالی آن نام «سردار امین الله خان» را رقم نمود و همچنین به ترتیب نامهای و «میرزا محمدحسین خان» مستوفی و «میر احمد شاه خان» و و ایشان با «شیر احمد خان» ایشک آقاسی نظامی و «معین السلطنه» داخل اطاق بزرگ شده، مسوده او را قرائت کردند، نوشته بود که ایشان به نور چشم «عین الدوله» به ذریعه تلیفون یا مکتوب یا شخصی که حامل مکتوب باشد، از ماجرای جان گزا آگهی دهند و یا به دیگر نوعی که صلاح و صواب بدانند معروض دارند

همگان این رأی را نیکو و صواب پنداشته امضا کردند و از خانه بزرگ برآمده، رقم و امضای خود را تقدیم حضور نمودند. «امیر نصرالله خان» رقیمة ایشان را در جیب خود نهاده امر به برداشتن نعش که تجهیزش انجام یافته بود، کرد...." 13 نامه بیعت به سردار نصر الله خان بدست شجاع الدوله خان غوربندی به کابل ارسال شد.

سردار «نصرالله خان» از رسیدن «شجاع الدوله» با پیام وی به «امان الله خان» مطلع گردید، ولی قطع لین های تلیفون و نه

رسیدن جواب بیعت از کابل او را مشوش ساخته بود، بناعاً محفل مشاوره را در سومین روز مرگ امیر دایر نمود که شاهزادگان، سرداران و همچنان... «حاجی ملا عبدالرزاق خان» و «میرزا محمد حسین خان» مستوفی و «شاه ولی خان» رکاب باشی و «محمد ولی خان» سر جماعه غلام بچه گان خاص و غیره تشکیل داده امر کنگاش در میان نهاد که : اگر «عین الدوله» طریق خلاف برگرفته مرتکب نزاع شده باشد، چه باید کرد؟ و از همگان خواست تا به مشورت پرداخته و تأکید کرد تا آنچه راست باشد، در مجلس بلا صرفه بیان دارند و در بیرون از مجلس گفته نشود" 14

"اگر حادثه ای در کابل روی داده باشد، چه بایست کرد؟ و انشاء الله تعالی پس از این در هر امری باید موامرت نموده، قرار صلاح و صواب دید مجلس به اجرای آن اقدام خواهیم کرد"

در این وقت «میرزا محمد حسین خان» مستوفی آغاز سخن نموده گفت: «من سابق گفته بودم که جناب معین السلطنه در کابل برود و اکنون نیز می گویم که ایشان بلادرنگ به سواری موتر آهنگ کابل نموده، با عده ای از اعیان چون سپهسالار و ایشک آقاسی ملکی و غیره به سرعت هرچه تمام تر در کابل شوند، زیرا این خاموشی و سکوت از طرف کابل خالی از چند صورت متصوره نخواهد بود:

یا عین الدوله سرگرم و مشغول بیعت گرفتن از مردم کابل است و یا از استماع واقعه هوش ریای طاقت فرسای قتل پدر تاجور خود، دچار تب همی شده پهلو بر بستر درد سوده است و یا مردم کابل شور و آشوب انگیزی اختیار نموده، عین الدوله را با خود شریک فتنه قرار داده اند و یا او را که برخلاف ایشان شده باشد، دستگیر کرده اند و یا از اقدام در فتنه و شرارت کردن مردم کابل، عین الدوله رهسپار فرار شده خواهد بود و علاوه برهمه، محتمل که خود عین الدوله هوای امارت در کاخ دماغ خویش جای داده، طریق مخالفت پیش گرفته است و یا سردار «عبدالقدوس خان» به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

اعتماد الدوله که همه شما او را نیک می شناسید، شاید او را بر علیه اعلیحضرت والا [نصرالله خان] برانگیخته، طرح فتنه ریخته باشد. به هر حال صمت {خاموشی} و سکوت که از جانب کابل پیش آمده است، موجب اندیشه و خلل بود، در نظر دقت و اضطراب آور می نماید و شما غفلت و عطالت اختیار کرده، به فراغت بال نگران حال و وصول احوال نشسته اید و هر قدری درنگ نموده آهنگ پیشبرد کاری نکنید، بیشتر اضرار خواهید دید.» صفحه 654 و 655 سراج التواریخ

در جریان جلسه دوشنبه 5 حوت طرح افزود معاش سربازان مطرح می گردد که: "در این وقت «میرزا محمد حسین خان» مستوفی نیز برای اینکه عموم مردم را از خود خوش سازد، از امیر درخواست کرد که باقیات چند ساله را معدوم الحصول و باقی دهندگان آن همه فوت و فرار و مجهولند، عفو و موهبت فرماید، امیر پس از عرض حال مشرح مستوفی مجبور به تائید شد "15 شرح بیشتر در صفحه 659 و 660 «فیض محمد کاتب»

«سردار نصرالله خان» جلسه تاج پوشی در 23 فروری 1919 در قصر سراج العمارت دایر نمود که همه درباریان در آن اشتراک داشتند. در همان موقع «شجاع الدوله خان» فراش باشی با «ملا غلام محمد خان» پنجاب باشی از کابل به جلال آباد رسیده و در دربار «نصر الله خان» از اعلان سلطنت و اشتهارات «امان الله خان» نامه را از طرف عموم بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری و اعیان دربار و اهل کسبه کابل و اطراف نزدیک آن خبر دادند که «نصر الله خان» تصمیم به خلع خود گرفت و گفت: "من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار می شوم."

اما مستوفی الممالک با آن مخالفت نموده و اظهار داشت که: " وقت کار است نه این کردار که شما می کنید؛ من از این فرمایش حضرت والا خود را استوار کردم و اکنون عرض می کنم که وقت کار است نه این رفتار که شما اختیار می کنید و خود را در انظار حقیر و بی وقار می سازید، تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم درآویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود....

حضار که استعداد خود را در تحریر و تقریر و اظهار رأی نیک می دانستند و اقامت حجت و برهان گفتار خود نه می توانستند و در حقیقت همه دارای اسم بودند و از فعل و حرف متین و رأی رزین بهره نداشتند، یک زبان عرض کردند که آنچه مستوفی نیک پندارد و بنگارد همه ما به اجرای آن امضاء خواهیم نمود. و از جمله «حاجی ملا عبدالرزاق خان» که در بین امثال سر فضل و دانش می جنباند، به همان اظهار «میرزا محمد حسین خان» پذیرای اظهار و ارقام رأی گشت و او و «میرزا محمد حسین خان»، کلک تدبیر و خامه تحریر به جنبش درآورده، هر دو تن مشغول نگارش شدند.»

نامبرده مواد ده گانه و مکتوب اخطاریه اهالی جلال آباد را به رشته تحریر آورده، بعد از نگارش، اظهار رأی خویش را قرائت نمود که چنین است:

«اول - باید فوراً اعلان ماهی بیست و پنج روپیه تنخواه هر واحدی از سرباز و قزاق نظام انتشار داده شود.

دوم - به ویسرا کشور هند رقم گردد که مبلغ یکصد و شصت لک (شانزده ملیون) روپیه کله دار که از عطیه مستمره چند ساله دولت انگلیس در پشاور آماده و موجود است، به زودی گسیل نماید و نیز قرار عهده که در بین دولتین منعقد و مرتبط است، از توپ و تفنگ و قورخانه به قدر کفایت اگر بتواند فرستاده، دریغ و مضایقه نکند. پس از حصول فتح و انجام کار قرار شرایط مقرر بین دولتین امضای امر مدنظر دوستانه خواهد آمد، و دولت افغانستان از قبول آن ابراء و نکول (خود داری از جواب دادن یا سوگند خوردن، خود داری) نخواهد کرد.

سوم - به هر زودی که ممکن شود، لشکر بریسته، از فوج در مقابل فوجی که عین الدوله از کابل جانب جلال آباد سوق داده است، مأمور تسدید و تشدید راه عبور آن گردیده، تا منزل نمله و سرخ پل رفته اقامت ممانعت و مدافعت ورزد.

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

چهارم - اهم و ضرورت است که جناب نائب السلطنه «شهزاده عنایت الله خان» در علاقه تگاب و نجراپ شده، با لشکر کشوری از قوم والدۀ ماجدۀ خود که قوم صافیست، به راه کوهستان روی حمله سوی کابل نهد و جناب عضد الدوله «شهزاده حیات الله خان» با «شیر احمد خان» ایشک آقاسی نظامی روی استجماع به سوی کوهستان جنوبی نهاده، با لشکر قبایل منگل و جدران و غیره از راه لهوگر طریق حمله و نبرد جانب کابل بگیرند.

پنجم - اهم و ضرورت است که بیست هزار تن مرد جنگ آور پرخاشگر از قبائل شینوار و افریدی و مهمند معاجلاً از نواح جلال آباد خواسته شود.

ششم - ضرورت است که «نیک محمد خان» ایشک آقاسی حضور امیر مغفور، با «علیا حضرت» و «علیه بیگ» والدۀ ماجدۀ حضرت والا و تمامت اهالی حرم و مستورات خاندان شاهی و اعیان و بزرگان که از کابل در جلال آباد آمده اند، در قلعة السراج لمقان رفته، از جمله «علیا حضرت» مادر و خواهران عینیۀ عین الدوله را در تحت حراست و حفاظت بدارد و نوعی ایشان را حراست نماید که محفوظیت خود را ندانند. **{یعنی زیر نظارت گرفته شوند}**

هفتم - از تقریر «ملا غلام محمد خان» مکشوف گشت که عین الدوله پست جلال آباد را قید کرده است، از این امر مفهوم می شود که فرامین و احکام و اعلان های حضرت والا را که از امارت خود و بیعت مردم و فاتحه خوانی و تعزیه داری اشتهاراً به ذریعۀ پست از کابل در ولایات و محالات فرستاده است نیز ضبط کرده خواهد بود که کسی از امارت والا و حقیقت ماجرا آگاه نشود و یقین است که از پیش آمد امور در کابل و امارت خود و بیعت اهالی آنجا فرامین و اعلانات جداگانه ارسال داشته، عموم مردم و تمامت مملکت را آگهی داده است، پس باید اشتهارات و مناشیر جدید از واقعات امارت والا و برخلاف شدن عین الدوله ارقام و با خامۀ خاص امضاء گردیده از نائب الحکومت قندهار و هرات و حکام توابع هر دو ولایت را از راه پیشاور و شالکوت بلوچستان و از نائب الحکومت قطن و بدخشان و ترکستان و حکام و تبعل حکومات آنان را از راه لمقان و فراچغان و پنجشیر و کوتل خاواک، به صحابت آدمان فعال جرار و سوار، به شب گیر و ایوار، در همین شب باید ارسال داشت که به واسطه تعطیل کار از دست و تیر از شست نرود و مردم از فریب مردم کابل و اساس کار آگاه گشته، از بیعت و اطاعت عین الدوله روی ارادت بر تابند.

هشتم - زیاده بر این بودن «ملا غلام محمد خان» فرستادۀ عین الدوله در جلال آباد موجب ضرر و فساد است. بایست در همین شب رسید مکتوب مردم کابل را کتباً به او داده، فردا رخصت مراجعت کرده و فردا همه بار و بزرگان و ارکان و ارباب مناصب لشکری و کشوری انجمن گردیده، از طرف خود برای مردم {کابل} انگار دهند که از اقدام در امر غلطی که کرده اند [یعنی بیعت و اطاعت به «امیر امان الله خان»] دسا باز داشته فسخ عزم نمایند و مسلک منحرف از حق نسپرده، رهنورد طریق نجات و فلاح شوند و الا هر قدر خونی که ریخته و جانی که هلاک شود، آنان عاصی و طاغی و باغی گردیده، مسنول خداوند پاک خواهد شد. **[عیناً بر طبق فتوای ملا عبدالرزاق که واضح میشود هر دو باهم همکار و همفکر بوده و اصل فتوا نیز به یاد دهانی میرزا محمد حسین خان صورت گرفته خواهد بود - کاظم]**

نهم - هر قدر جواهرات و اسکناس [مقصد اسعار است] و یوند [سکه طلای] انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همکاب و نزد اهالی و نزد «محمد ولی خان» خزانه دار عین المال موجود و حاضر باشد، به صاحب شخص معتمد و بخردی در پیشاور و هندوستان فرستاده و فروخته، هر قدر از لوازمات حرب چون خیمه و اسپ و اشتر که ضرورت و به کار باشد، خریده برای مصارف جنگ آورده شود.

دهم - هر قدر مبلغی که در خزانه های جلال آباد و لمقان و کنرها است شمرده تعداد آن علم آوری شود تا از حاضر و موجودیت مبالغ بیت المال علم حاصل آمده، در هنگام احتیاج صرف گردد. **16**

متن نامه شدید لحنی که بقلم «مستوفی الممالک» به همکاری «عبدالاحد خان» [مایار] تحریر شده بود، تحت عنوان **«نامه مردم جلال آباد که به مردم کابل»**

«برادران کوتاه فکر و نا عاقبت اندیش کابل ما از معتبرین و سائربین، خداوند شما را هدایت کند و به راه راست دلالت نماید مکتوب شما را مطالعه نمودیم از حد زیاد موجب افسوس آمد که در این وقت آیا موقع این گونه گله و شکایت به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد

است که شما نگاشته و انگشت اعتراض بر ما گذاشته-اید؟ و اگر یک یک ایراد شما به دلائل درست و متین حل شود ممکن است و اجوبه {جواب ها} کافی و شافی از شرعی و عرفی موجود داریم که شما را به گفتن و نوشتن آنها قانع و ساکت سازیم و لیکن در این تنگی مجال و ضیق فرصت نشاید که وقت به ارقام جواب و ارسال سؤال بگذرد انشاء الله تعالی در زمانی که ما و شما باهم ملاقی شدیم، هریک از ایراد و اعتراض شما را به دلائل عقلیه و شرعیه و حجج قاصره و برا هین قاطعه، که خود قبول کنید، تصفیه و حل می کنیم. اکنون بر شما لازم و متحتم است که به مجرد وصول این مکتوب خیر اندیشانه ما، به جناب عالی عین الدوله عرض نمایم که از وادی سخت و مشکل و از این راه بعید از رسیدن به منزل بگذرد و قطع نظر کند و به هر زودی که ممکن شود بیعت نامه به حضور والا در جلال آباد بفرستید و از خون ریختن مسلمانان دست کشیده، خود را خسرالدنیا و الاخره و مسئول خدا و رسول نسازید. تمامت ما خدمه صادقه اعلیحضرت امیر شهید ضامن شما و عین الدوله می باشیم که حضور مبارک والا از این حرکت ناپسندیده و به صلاح و صواب نا سنجیده شما، صرف نظر نموده عفو فرماید و به کیفر و مجازات دادن شما و عین الدوله نگراید و از کردار شما کینه و کدورتی در خاطر راه ندهد. اگر شما به حالت جهالت خود قایم و استوار مانده ترک ضلالت نکنید در روز قیامت به حضور خداوند جواهد افعال خویش خواهید بود و مظلمه خون یک عالم اسلام برگردن پندار و عبرت شما بار خواهد گشت و از مسلمان کشی و جنگ خانگی، ضعف بر اسلام و قوت به کفر عاید خواهد شد و ذخایر نقدی و جنس و قورخانه و فشنگ و توپ و تفنگی که از سالهای دراز برای دفاع دشمن و دین و ملک و ملت اسلام فراهم گردیده اند، صرف قتل و غارت مسلمین خواهد شد و در عاقبت بجز و خامت و ندامت هیچ حاصل نخواهید کرد و هنوز وقت است و هیچ نرفته و فتنه شدت نه پذیرفته است، باید بیدار و هوشیار شوید و نظر به خاتمه کار نمائید که انفعال و شرمساری بار نیاورد، اما اندرز و نصیحت بود که کردیم باقی اختیار به خود شماست که کدام طریق اختیار می کنید.» **17** صفحه 696 سراج التواریخ.

به روز پنجشنبه (7حوت 1297ش - 27فبروری 1919) قطعه عسکری ننگرها قیام نموده پانزده نفر از خاندان «محمد نادر خان» و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص را، گرفتار و محبوس نمودند، و یک نفر سرباز هراتی را به نام «غلام رسول خان» به حبس وکیل و قوماندان خود بر گزیدند، سربازان دستگیر شدگان را در قتل امیر مسئول می دانستند. با اطلاع از این واقعه «سردار نصرالله خان» فوراً استعفا نامه خویش را به کابل فرستاده که به روز شنبه به مرکز رسید و توسط «امان الله خان» در دربار عام قرائت و به تمامی ولایت و نواحی پایتخت مخابره شد. به روز جمعه 8 حوت، سربازان به امر وکیل فوج برای دستگیری مستوفی الممالک رفتند ولی او مقاومت مسلحانه نمود تا بالاخره دستگیر شد و باقی گزارش را کاتب چنین مرقوم نموده بود: "میرزا محمد حسین خان» را با سر برهنه و لای و لجن به رو مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضیحت چون قلاده به گردن انداخته، کشتان کشتان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند، سپاهیان با سرنیزه تفنگ بر او تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. در عین هجوم و ازدحام، **برگد «محمد انور خان» به عزم این که لک ها رویه از مال دولت و عجزه (جمع عاجز ناتوانان ضعیفان) ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع نموده و هزاران نفر از اعیان و اشراف و مأمورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان پر باد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع می گردد** و پس خود را بردوش او انداخته، بر گردنش سوار شد و پای های خویش را از دو طرف بر سینه اش آویخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون..... سوار آمد و در باطن از هدف نوک سرنیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به «برگد محمد انور خان»، ترک حمله کرده، سرنیزه حواله او نکردند، همچنان «محمد انور خان» بر دوش او سوار، از لای و لجن به کمال بدحالی در میرزش کشانیده و «محمد انور خان» از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند.» **18** ص 712 کاتب

در این حال «عبدالرحیم خان» جنرال خطاب به افسران و سربازان و هم قضات و منشیان حضور در حضور داشت «فیض محمد کاتب» گفت که: " از قتل «میرزا محمد حسین خان» مانع آمده فرمود که اگر خون ناپاک و را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و **مبالغ هنگفتی را که در نزد او است، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر آنست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد** و از این گفتار و ممانعت «جنرال عبدالرحیم خان»، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند."

"البته مستوفی الممالک بنا بر سوابق دشمنی و رفتار زشت و دور از احترام خود نسبت به «شهزاده امان الله خان» و مادرش «علیا حضرت»، و شکنجه های که در حق رجال مشروطه خواه روا داشته بود، از بقدرت رسیدن «امان الله خان»، خوف داشت و حیات خود را در خطر میدید، لذا آخرین تقنین های خودش را بکار بست تا مانع بقدرت رسیدن

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد

رساند

«شهزاده امان الله خان» گردد، اما متأسفانه که «سردار نصرالله خان» این موضوع را درک کرده نتوانست و فریب مشورت های غلط و تفتین آمیز او را خورد و خود را در لحاف خیانت و توطئه مستوفی الممالک پیچاند و بهایش را باجان خود داد. " 19

به قول از شادروان «محي الدين تفويض» منشی «اعلیحضرت امان الله خان» در دوره که شهزاده نیابت سلطنت پدر را داشت و هم بعد از کشته شدن امیر، از جیب کرتی او راپور های را از مستوفی الممالک بدست آورد که نوشته بود که «شهزاده امان الله خان» کودتا مینماید، بعد از گرفتن سلطنت این سند امان الله خان علت مخالفت های ویرا با مشروطه خواهان و شخص خودش، و هم راپور های جعلی وی علیه مادرش، بخصوص طرح جمع آوری قوا از شمالی به طرفداری از سلطنت «نصرالله خان» را از وی پرسید و چون همه مشروطه خواهان وی را با تمام معنی میشناختند و هم او را «فرد سیاه زبان» میدانستند همه رای دادند که باید اعدام شود و بدین گونه از درختی حلق آویز شد. (به استناد از سخنان دکتور اسدالله رایید استاد سابق پوهنئی حقوق پوهنتون کابل فرزند مرحوم تفویض)

مرحوم «عزیز الدین وکیلی فوفلزانی» می نویسد که: "بعد از طی تحقیقات و استنتاج مهذبانه [احترام کارانه] و فیصله مجلس قصر استور بتاريخ رجب المرجب سنه 1337 قمری مطابق برج حمل سال 1398 شمسی [اپریل 1919] در سمت جنوب غرب ارگ کابل به شاخ درخت توت آویخته و اعدام گردید و در نزدیک قریه بی بی مهر و (سمت شمال قلعه جنگی حالیه) توسط عساکر به خاک سپرده شد و در دقایق قبل از اعدام دستار سفید بر سر و یالان به شانه داشت." 20

"محمد حسین خان»، از رجال پر قدرت عصر «امیر حبیب الله خان» و مستوفی الممالک وی بود. اما در آغاز پادشاهی «امان الله خان»، ضمن اتهام به فساد، رشوه ستانی و دیگر جنایات، در سال 1919 به امر امیر محکوم به اعدام شد. همچنان امیر جدید، «امان الله خان» فرمان صادر نمود تا خانه وی را در کابل مصادره نمایند. بعدا خانه مذکور به حیث اقامتگاه برای استفاده نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنابه تقاضای محکوم، خانواده اش را امان دادند، اما به ولایات از جمله چاریکار و با دریافت حقوق اندک تبعید نمودند." 21

به گونه که «عبدالغنی» نویسنده پاکستانی «A Review of the Political Situation in Central Asia» مینویسد: "محمد حسین خان در آستانه اعدام، از «امان الله» خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گرگ زاده گرگ شود- گ. گ.»، شنید، آموزش دادن به آنها به معنای پرورش گرگ های درنده است. هر چه کنی، آنها آدم نمی شوند." 22

به قول از نوشته «استاد دکتور عبدالله کاظم» "یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که خاصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده است، فقط پنج شش سال بعد از وقوع آن ثبت اوراق تاریخ کرد، «علامه فیض محمد کاتب» بود که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داد."

«استاد خلیلی» با خامه بزرگ ادبی خود کتابی بجا گذاشته است بنام "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی" طی مکالمه با دخترش خانم ماری خلیلی ناصری که گویا "تقریباً ده هزار از مردمان کوهدامن، کوهستان و پنجشیر به طرف کابل آمده به «امان الله خان» عریضه کردند که مستوفی الممالک «محمد حسین خان» را آزاد کند و اجازه بدهد که به رهبری شان برای جهاد علیه انگلیس برود."

".... من داستان مکمل قتل پدرم را از زبان «غلام مجتبی خان» معین مالیه و «احمد علی خان» رئیس دفتر و «سعد الدین خان لوگری» شنیدم که این هر سه نفر در وقت اعدام پدرم موجود بودند " در حالی که استاد کاظم می نویسد که "ان وقت «میرزا مجتبی خان» مرحوم مستوفی کابل بود، نه معین وزارت مالیه" اینکه آن سه نفر تا کدام پیمانیه نزدیک به شاه ایستاده بودند که همه گفت و شنود را استماع نمودند، قابل پرسش است، و الله اعلم."

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

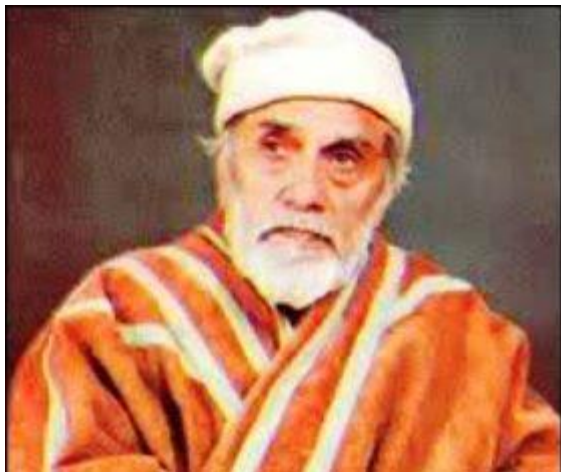
«استاد خلیل الله خلیلی» فرزند «محمد حسین خان» آموزشهای ابتدائی را در مکتب روستایی به پایان رسانید و در مکتب حبیبیه کابل دانش فرا گرفت و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، به قیام «حبیب الله کلکانی» گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلند پایگان محلی آنها گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد.

با پایان دوره انتقالی «حبیب الله کلکانی» سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده نه ساخت، بل [انگیزه آن گردید] که بر عکس، سر سختی، صلابت و شگردهای شگفتی برانگیزی را به نمایش بگذارد. او «نادر خان» را دست نشاندۀ انگلیسها خواند و طرح ایجاد دولت جدیدی را در شمال با پیش گامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید

«این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار «خلیل الله»، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی نهفته باشد.» 23

استاد خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی حساب می شد برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناه جویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان باز گردند. در سندی که در: «نامه های دیپلماتیک شوروی به (فراخوان «خلیلی» - معاون گورنر جنرال ترکستان) نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نائب الحکومه و یا معاون وی امضا می کرد- «ولادیمیر بویکو») آمده است: «با توجه به مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی «حبیب الله» با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هر گاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی «حبیب الله» در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ ممانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عاقبت آن ها را در میهن شان فراهم نماید.» 24

«فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دائمی شمال افغانستان را بر گزیند. او و هوادارانش، مطمئن بودند که ولایات قطن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست. با فرا رسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیات هایی از بدخشان، آقچه، شیرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزار نمودند. از دیدگاه با رفتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیک ها، ترکمن ها و تاجیک ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتون ها) اصلاً به چشم نه می خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را «خلیل الله» پیش می برد. مگر، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلواپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، «پیاپی شدن چنین طرح ها، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری «نادر خان»، با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری «خلیل الله»، با عمدتاً تاثیر شوروی. مگر ما چنین کاری را باید غیر ممکن بپنداریم. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی نیاز داریم... و به همین دلیل، اندیشه هایی که در سر پرشور و گرم «خلیل الله» پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند» 25



به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

«استاد خلیلی»، بتاريخ 12 جون 1931، به کابل آمد. او با «نادر خان» سه دیدار داشت. ژست سخاوتمندانه و آشنی جویانه در برابر «خلیل الله» و دیگر اقدامات هم مانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم آخرین بازماندگان حبیب الله کلکانی را برچیده و خلیلی را از راه های صلح آمیز گرویده

ساختار های قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد ولی با آنها آرامش نداشت. وی بعد ها در زمان سلطنت «محمد ظاهر شاه» از منشی دربار و منشی مجلس وزرا تا به کرسیهای برین به شمول وزارت و سفارت و وکالت پارلمان و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل رسید. مگر شهرت بزرگتر را به عنوان سخنور با قریحه و بی همتای در شعر و ادبیات دری بدست آورد.

«استاد خلیلی» و مامایش «عبدالرحیم خان» نائب سالار در جدی 1324 شمسی دستگیر و زندانی شدند با اینکه بیش از 4500 زندانی سیاسی در زندانهای مختلفه «هاشم خان» وجود داشت و زندان ارگ را مرحوم «عبدالصبور غفوری» «کشتی مرگ» عنوان نموده داستان آن همه را در خاطراتش نگاشته بود، اما برای «استاد خلیلی» به گونه دیگر است... در من کوفته شد دیدم که کسی بود بنام «حاجی امین الله خان» پسر «دلاور خان» از پنجشیر بود، آنوقت مدیر بود در وزارت دربار... دیدم به اتاق من بردند و قالی ها انداختند، یکی چپرکتی هم گذاشتن، یک آبدان کلان ماندند و یک سنگ بزرگ پیشروی آبدان گذاشتند... این سامان و اسباب را وزیر صاحب دربار «سردار احمد شاه خان» بخاطر دوستی که «عبدالرحیم خان» دارد، فرستاده است و به ما اعلیحضرت هم توصیه کرده است تا وقتی تحقیقات شما تمام می شود، شما فی الجمله در اینجا آرام باشید و...

ساعتی بعد، مردی آمد بسته طعام مرا آورد، سخت کرسنه هم شده بودم، این در یک سینی بزرگ یک غوری پلاو بسیار اعلی از طبّاخ وزارت دربار و یک کاسه مسی هم کباب یا یک خورش دیگر و نانهای کابلی آوردند... " 26

با سقوط سلطنت «محمد ظاهر شاه» توسط کودتا در 26 سرطان 1352: " «خلیلی» که هنوز در عراق سفیر افغانستان بود، چندین بار به سفارت ایران در بغداد مراجعه کرده و از سفیر ایران آقای «شهید زاده» خواسته بود تا زمینه ملاقاتش را با شاه ایران در یکی از شهرهای هم مرز با عراق فراهم کند. او به صراحت یاد آور شده که مردم افغانستان شاهنشاه ایران را شاهنشاه خود «!!!» می‌شمارند و اگر شاهنشاه به افغانستان لشکر بکشد، تمام مردم افغانستان از این لشکرکشی شاهنشاه استقبال خواهند نمود، و هیچگونه مقاومتی از سوی افغانها در برابر حمله ایران نخواهد دید. اسناد درخواست «خلیلی» نه تنها در کتاب خاطرات «اسدالله علم» وزیر دربار ایران ثبت شده است، بلکه کاپی مکتوب محرمانه سفیر ایران در بغداد که عنوانی وزارت دربار شاهنشاهی ایران فرستاده شده، در شماره ۱۰۵ مجله آئینه افغانستان و نیز در اگست ۲۰۰۷ توسط آقای «موسوی» در سایت افغان-جرمن به نشر رسیده است. (سند شماره ۲۸۸۰-۲۷/۱۱/۵۴) " 27

این هم کاپی سه صفحه کتاب (یادداشتهای «اسد الله علم») جلد یکم سال 1347 - 1348 - ویرایش و مقدمه مشروح در باره شاه و علم - از «علی نقی عالی خانی» :

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

دربار شاهی

اداره ریز عمرانه

—۲—

وضع شیمه سمرقند سخارا پیدا کند وضع مشهد و بجنورد چه خواهد بود • گفت
آیند • افغانستان و ایران و سایر کشورهای منطقه باین بستگی دارد و بگانه کسیکه
میتواند آیند • این منطقه بخصوص افغانستان را از هم اکنون براه راست رهبری
کند و از سقوط آن جلوگیری بعمل آورد فقط و فقط شهر بامعظم ایران است • گفت
چه بسا سردار داود خان هم در باطن خود بی میل نباشد که در افغانستان
وضع دگرگون شود و رژیم پادشاهی در آن مجدداً مستقر شود زیرا او ندانسته پادر
راهی گذاشته که مشکلی بزرگ برای خود و میهن بهار آورد • است • گفت این مطلب
را سیراً موقعیکه داود خان به بخداد آمد • باو گفته است لیکن او جوابی نداشته
تا باو بدهد • سفیر افغانستان طی صحبت چند بار با عارت مخطف این نکته را بازگو
کرد که با زمین رفتن داود فن و سقوط افغانستان در دامن کمونیزم تمام منطقه
در خطر خواهد افتاد و از هم اکنون باید بفکر چاره بود داود خان زندگی جا بهندان

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد
رساند



تکران از _____

به _____

—۳—

ندارد و عناصرتوسطه جو مترصد از ایران رفتن هستند * برای مزید آگاهی باستحضار عالی میرساند چون ظرف این دو ماهه این دو مین باری بود که سفیر افغانستان بدین اینجانب آمد و این مطلب را اظهار میداشت برای اینجانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع بشرف عرض جبارک ملوکانه رسانیده * شود لذا منتهی مستقیم جویای نظر او درباره گزارش اظهاراتش بتهران شدم باقیه قسم از اینجانب خواست که مرایش بطور مستقیم یا تنها بوسیله جنابعالی بشرف عرض جبارک شاهنشاه رسانیده * شود و احدى غیر از آن اطلاع پیدا نکند * گفت ظرف ده روز آینده / مسافرت به کرمانشاه را دارد اگر فرصتی فراهم شد که میتوانست جنابعالی را ملاقات نماید نسخه مطلوب حاصل میشد * گفت در نامه ای که جنابعالی برای او مرقوم داشته اید اشاره فرموده اید که در سفر قبلی او بایران اگر از زینش میدانستیم که او کجا میآید * ممکن بود در تیب ملاقاتی فراهم میشد * بهر حال استنباط اینجانب این است که بسهار مایل است

استاد پس از کودتا ثور 1357 به پاکستان رفت و مورد استقبال «جنرال ضیا الحق» و رژیم پاکستان قرار گرفته و صاحب دفتر و دیوان در آنجا شد. در پاکستان دیوانی از وی نشر شده بنام {ماتم سرا} که در آن پارچه شعری «پیام به ضیا الحق» هم ضبط شده، که در آغاز آن میخوانیم:

شو ضیاء الحق ، چراغ آرزوی مسلمین	شو علمدار مسلمان، شو مهین سرباز دین
جانشین شیر یزدان شو در خبیر گشا	در مقام خالدی، میدان محشر آفرین
مسند محمود غازی شهسوار بت شکن	آنکه میلرزید از وی هند تا دریای چین
پای مال لشکر این بی خدایان تا بکی	ای تو محمود بزرگ بت شکن را جانشین
غزنه با لاهور دارد ربط های بس بزرگ	این سخن در ریشه تاریخ باشد جا گزین
گر بلرزاند حوادث شاخی از گلزار آن	می فتد بر خاک خواری میوه گلزار این

حالت امروز ما آیینیه فردای تست

ای ضمیر روشنت با پرتو ایمان قرین

در حالی که از «جنرال اختر عبدالرحمن» رئیس استخبارات (آی اس آی) آنوقت پاکستان نقل شده که «ضیا الحق» میگفت: «کابل همیشه در آتش بسوزد.» 28

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند



استاد در پاکستان کتاب «عیاری از خراسان» خود را هم نوشت.... «استاد خلیلی» به سن شصت و هشت ساله گی در 14 ثور 1366 (4می 1987) در اسلام آباد وفات نموده و در آنجا مدفون شد.

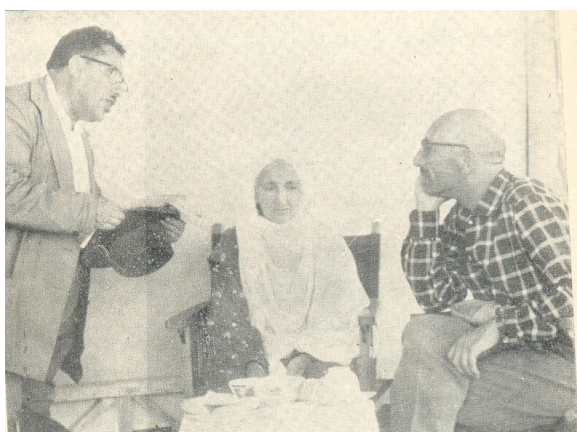
در دوران اداره «حامد کرزی» تابوت وی به کابل منتقل و در جوار آرامگاه سید افغان در احاطه پوهنتون/ دانشگاه کابل دفن شد.

مآخذ:

1 - غلام محمد غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول میزان 1346 کابل ص 653 الی 655.

2- محمد رحیم شیون ضیائی - برگهای از تاریخ معاصر- اهتمام استاد عبدالشکور حکم چاپ پشاور ص 36، واز عین نویسنده مقاله بنام - اعدام آخرین مستوفی المالک در افغانستان - شماره 11 سال اول، اگست و سپتمبر 2005 سایت انترنتی .kabulnath.

3- غبار ص 653



4 - فیض محمد کاتب - سراج التواریخ - جلد سوم ص 832 به نقل از غبار 653.

5 - عبدالشکور حکم مقاله کابل ناتھ.

6 - غبار ص 707

7 - همانجا ص 460 .

8 - عیضاً

9 - دکتور عبدالله کاظم - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین به استناد "سراج التواریخ" - جنوری 2017 سایت افغان جرمن

10 - پوهاند سید سعد الدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - ص 232 جلد اول چاپ سویدن.

11 - غبار ص 726 .

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند

12 - ماری خلیلی - یادداشتهای استاد خلیل الله خلیلی - نشر شده در ورجینیا جولای 2010 صفحات 28 الی 30

13 - دکتور کاظم. 14 - همان جا.



15 - همان جا.

16 - همان جا.

17 - همان جا.

18 - همان جا.

19 - کانديد اکادميسين محمد اعظم سيستاني - چرا مستوفی الممالک، پدر استاد خلیلی از سوی مشروطه خواهان اعدام شد؟ - سایت انترنتی <http://howd.org/index.php>

20- دکتور کاظم به نقل از فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، چاپ کابل، سال 1387ش، صفحه 1130 و 1131.

21 - وی. اس . بویکو- قهرمان حوادث مزار، جنگ داخلی 1929 در افغانستان آغاز زندگی سیاسی خلیل الله خلیلی، برگرداننده از روسی ف. ن. بهرمان. سایت انترنتی.

22 - Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, 105p-106. ، به نقل از نوشته : گروهی از دانشمندان روسی، به گزینش و گزارش: عزیز آریانفر، رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم سایت فیض محمد کاتب.

23 - مرکز نگهداری و بررسی ...، فوند 62 ، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ 197. از مقاله عزیز آریانفر- رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیست - سایت فیض محمد کاتب.

24 - همین مقاله. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ های 50-51، در پیام جستار شده خلیلی، سبک نگارش و املاي ترجمه پیام به زبان روسی که به وسیله کارمندان قونسول گری شوروی در مزارشریف انجام شده است، حفظ گردیده است.

25 - همانجا.

26 - ماری خلیلی - ص 208 و 209.

27 - کانديد اکادميسين اعظم سيستاني - استاد خلیلی چرا کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟ - کابل ناتھ شماره مسلسل ۲۳۲ ، سال دهم جدی/دلو ۱۳۹۳ ، ۱۶ جنوری ۲۰۱۵

28 - دگروال محمد یوسف - خاموش مجاهد - حمل 1372 لاهور

نوت: فوتوی اولی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و استاد خلیلی در منزل مخفی بدخشی، دومی شاه و استاد با هم فوتوی یادگاری گرفته اند.

به صفحه قاموس کبیر افغانستان خوش آمدید

تیم بنیان گذار این قاموس آرزو دارد، داشته های این گنجینه که نمایانگر اصالت افغانستان باستان است شما را تا حد لازم مدد رساند